

وظیفه ادبی

دکتر سلمان ساکت

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

مقاله ۲

و با صلابت می نمود تا آنجا که حریمی خاص و شاید نفوذناپذیر برای او در ذهنم تداعی می شد.

نخستین کتاب‌هایی که از ایشان خواندم، یکی ترجمه ادبیات چیست؛ اثر ژان پل سارتر بود و دیگری ترجمه مجموعه مقالاتی با عنوان وظیفه ادبیات.

هر دو کتاب به نوعی درباره ماهیت ادبیات و کاربردهای آن بود و پرداختن به این مباحث، به ویژه در آن سالهای آغازین ورود به رشته ادبیات، برایم بسیار مهم و ضروری بود، چرا که با عشق و علاقه فراوان به ادبیات و تاریخ و فرهنگ، به رشته ادبیات فارسی کشیده شده بودم، ولی از مباحث عمیق و فلسفی در حوزه ادبیات در کلاس‌ها هیچ خبری نبود.

سارتر در کتاب ادبیات چیست؛ ادبیات متعهد را مطرح کرده و به صراحت غرض از ادبیات را تلاش و مبارزه دانسته بود؛ تلاش و مبارزه برای دستیابی به آگاهی، برای آزادی حقیقت و برای آزادی انسان.

کتاب وظیفه ادبیات مجموعه مقالاتی است در چهار بخش مختلف که با گزینش استاد نجفی در کنار هم قرار گرفته‌اند.

نخستین بخش، سخنرانی‌هایی است که در سال ۱۳۶۳ در مجمعی از نویسندگان شرق و غرب، به همت «انجمن اروپایی نویسندگان» و به دعوت «اتحادیه نویسندگان شوروی» در شهر سن پترزبورگ ایراد شده بود.

بخش دوم سخنرانی‌های انجمنی است که سال بعد یعنی در ۱۹۷۴ به دنبال مباحث مجمع سن پترزبورگ در پاریس تشکیل شده بود. بخش سوم سخنرانی‌های مجمع دیگری است که همزمان با سخنرانی‌های پاریس در فنلاند برگزار شده بود، و بخش چهارم مقاله‌ها و مطالب پراکنده دیگری است که به دلیل ارتباطی موضوعی با مباحث سه بخش دیگر به کتاب افزوده شده است. کافی است نگاهی به عناوین مقالات و نام نویسندگان آنها بیندازیم تا اهمیت این کتاب بیش از پیش بر ما آشکار شود.

این دو کتاب در آن روزگار به راستی عطش مرا فرو می‌نشانند.

آنچه در آن ایام برایم جالب می‌نمود، این بود که چگونه فردی به این فکر افتاده است تا دو سه دهه قبل (البته بنا بر تاریخ آن روزها) چنین کتابها و مجموعه‌هایی را ترجمه کند. واقعاً چه ضرورتی را حس کرده بود؟

بعدها که بیشتر با آثار و نوشته‌های استاد نجفی آشنا شدم و مطالبی را درباره او خواندم، فهمیدم که باور عمیق او به فرهنگ و ادبیات که شاید مهمترین ویژگی او به شمار می‌رفت، باعث شده بود تا دست به ترجمه چنین آثاری بزند.

از ملک ادب حکم‌گزاران همه رفتند
شو بار سفر بند که یاران همه رفتند
آن گرد شتابنده که در دامن صحراست
گوید چه نشینی که سواران همه رفتند
داغ است دل لاله و نیلی است بر سرو
کز باغ جهان لاله عذاران همه رفتند
افسوس که افسانه‌سرایان همه خفتند
اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند
فریاد که گنجینه طرازان معانی
گنجینه نهادند به ماران همه رفتند

امروز در این نشست صمیمی گرد هم آمده‌ایم تا به مناسبت چهلمین روز درگذشت استاد ابوالحسن نجفی، یاد و خاطره او را گرامی بداریم. البته هدف از این نشست یادکردی سوگوارانه نیست، بلکه این روز را بهانه‌ای قرار داده‌ایم تا کوشش‌ها، بزرگی‌ها و خدمات علمی و فرهنگی او را یادآوری کنیم؛ یادآوری هم برای استادان و همکاران ما تا سلوک و رفتار او را الگوی خویش قرار دهند و هم برای دانشجویانمان تا با او بیشتر آشنا شوند.

من با استاد نجفی از دوره راهنمایی و دبیرستان - یعنی قبل از ورود به رشته ادبیات - آشنا بودم، آن هم از طریق کتاب غلط‌نویسیم که شاید در آغاز نام عجیب و غیرمعمول آن، توجهم را به خود جلب کرده بود. بعد از ورود به رشته ادبیات، البته با دیگر آثار او به ویژه ترجمه‌هایش آشنا شدم.

بعدها دو سه باری ایشان را در جاهای مختلف از جمله فرهنگستان زبان و ادب فارسی دیدم. حالت عجیبی داشت؛ سکونی ویژه و طمأنینه‌ای خاص. به خوبی به یاد دارم که یکی از این دیدارها وقتی بود که به اتفاق استادان و همکاران و دانشجویان دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی، مهمان جلسه عمومی فرهنگستان بودیم. در آن جلسه بیش از همه به استاد نجفی نگاه می‌کردم، چرا که حالتی دوگانه را در من برمی‌انگیخت: از یک سو مهربانی و صمیمیت از چهره سفید و درخشانش هویدا بود و از سوی دیگر، چون کوهی استوار

* سخنرانی دکتر سلمان ساکت در مراسم «سایه خورشید» (یادبود چهلمین روز درگذشت استاد ابوالحسن نجفی) که روز سه‌شنبه ۱۸ اسفندماه ۹۴ در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد ایراد شد و ایشان متن آن را در اختیار فصلنامه فریچه قرار داده‌اند.

ات

در اندیشه و عمل ابوالحسن نجفی*

بی‌تردید فعالیت او در انتشارات نیل سهم بسزایی در شناساندن ادبیات جهان به ایرانیان داشت. مقاله‌ها و کتاب‌هایی که او برای ترجمه انتخاب می‌کرد، در جریان رشد ادبیات معاصر ایران تأثیر بسزایی داشت.

اگر ابوالحسن نجفی بر آن شد تا مجله منتشر کند، بهترین‌ها را منتشر کرد؛ روزی با همکاری نجف دریابندری و کریم امامی و احمد سمیعی و چندین تن دیگر، کتاب *امروز* را منتشر کرد که در هر شماره با یک نفر از اهالی قلم مصاحبه می‌کردند و روز دیگر به حلقه *جنگ اصفهان* پیوست و یکی از ماندگارترین مجلات ادبی ایران را رقم زد.

او به کیفیت و اصالت کار باور داشت و به خوبی می‌دانست که ماندگاری هر کار در گرو آن است که با بهترین کیفیت و بالاترین دقت عرضه شود. او هر کاری کرد به تمامی و به کمال بود.

اگر در هیأت ناشر ظاهر شد، انتشارات نیل را با همکاری دو تن از دوستانش راه انداخت و در همان زمان که جوانی بیست و چند ساله بود، دو رمان برتر جهان را برای ترجمه انتخاب کرد و به سراغ بهترین مترجمان مانند محمد قاضی رفت. این همه البته پایان کارش نبود، کار مترجم را به دقت با متن اصلی تطبیق می‌داد، حتی اگر مترجم کسی چون محمد قاضی بود.



او اهل انصاف بود
و همواره منصفانه
قضاوت می‌کرد. اگرچه
شاگرد ممتاز خانلری
بود و با کمک و سفارش
او بورسیه گرفت و
به فرانسه رفت، اما
نه سرسپرده او بود
و نه از کاستی‌هایش
چشم می‌پوشید و
نه همچون شاگردی
قدرشناس زحمات
و پشتیبانی‌های او
را یکسره به هوش و
استعداد ذاتی خود
حواله می‌داد.

جالب آنکه بخشی از فصل نخست کتاب *ادبیات چیست؟* را که پیشتر بدان اشاره کردم، در سال ۱۳۴۵ در شماره سوم همین *جنگ/صفهان* به چاپ رسانده بود.
بعدها هم که به همکاران مجله *سخن پیوست*، یکی از تأثیرگذارترین چهره‌ها بود.
او می‌کوشید تا عرصه‌های نو را به خوانندگان بشناساند و مطالب تازه و بکرو جریان‌ساز را منتشر کند.
اگر او تصمیم گرفت که ادامه تحصیل دهد، بهترین‌ها و نوترین‌ها را برگزید؛ چند صباحی از این کلاس به آن کلاس رفت، اما سیراب نمی‌شد. برای گرفتن مدرک نرفته بود، برای فرونشاندن عطش یادگیری رفته بود. سرانجام به راهنمایی دکتر معین‌فر با زبان‌شناسی که در آن روزگار علم تازه‌ای بود آشنا شد و به کلاس آندره مارتینه - زبان‌شناس مشهور فرانسوی - راه یافت.
اگر به ویراستاری پرداخت، هدفی جز اعتلای اثر نداشت، نمی‌خواست نقاط ضعف را بیابد و اشتباه‌های نویسنده یا مترجم را به رخ او بکشد، به عکس می‌خواست نقاط قوت را برجسته کند و آنها را به تمامی اثر تسری دهد. او چنان کار دیگران را ویرایش می‌کرد و آن چنان دقت و ظرافت به کار می‌برد که گویی اثر خود را ویرایش می‌کند.
روزها و هفته‌های بسیاری را صرف کار دیگران می‌کرد؛ چرا؟ چون پاکیزگی کار و به کمال بودن آن برایش مهم بود. و جالب آنکه این همه بدون کوچکترین منت و چشمداشتی بود.
اگر به عنوان استاد به کلاس دانشگاه یا نهاد، وظایف انسانی خود را فراموش نکرد و حقیقت را فدای مصلحت نمود.
هنگامی که دید یکی از همکارانش را به دلایلی واهی از دانشگاه اخراج کرده‌اند، سکوت اختیار نکرد و با صدای بلند فریاد اعتراض برآورد و وقتی دید که فضای دانشگاه به جای علم‌اندوزی و دانش‌گستری، سرشار از تملق و ریا و چاپلوسی شده است، عطای آن را به لقایش بخشید. اهل دعوا نبود، اما زیر بار زور هم نمی‌رفت.

او به بایسته‌های معلمی به خوبی آشنا بود. می‌دانست که شاگردپروری مهمترین رکن معلمی است. از این رو نامالیامات و رفتارهای خام جوانان با استعداد را به جان می‌خرید و با سعه صدر و تحمل مثال‌زدنی، می‌کوشید تا غبار بدبینی و بی‌اعتمادی را بزدايد. همین روحیه بود که او را به عامل اصلی رشد و بالندگی حلقه‌ای از نویسندگان صاحب‌سبک اصفهان مانند بهرام صادقی تبدیل کرد.

او اهل انصاف بود و همواره منصفانه قضاوت می‌کرد. اگرچه

شاگرد ممتاز خانلری بود و با کمک و سفارش او بورسیه گرفت و به فرانسه رفت، اما نه سرسپرده او بود و نه از کاستی‌هایش چشم می‌پوشید و نه همچون شاگردی قدرشناس زحمات و پشتیبانی‌های او را یکسره به هوش و استعداد ذاتی خود حواله می‌داد.

او به راستی اهل تحقیق بود و برای پژوهش اصیل ارزش و اعتباری ویژه قایل بود. مقاله و کتاب را پله ترقی و راهی برای کسب شهرت و پول و مقام نمی‌دانست. سی سال بدون هیاهو درباره طبقه‌بندی اوزان شعر فارسی تحقیق کرد و در تمام این مدت نظریه ابداعی خود را تکمیل نمود، اما آن را در بوق و کرنا نکرد و به مقاله‌سازی و کتاب‌سازی روی نیاورد. به گمانم اگر می‌خواست همچون امروزیان عمل کند، دهها مقاله و کتاب می‌ساخت و منتشر می‌کرد.

او مبتکر و دقیق‌النظر بود، *فرهنگ فارسی عامیانه* ی او البته در کنار *فرهنگ لغات عامیانه* ی دکتر انزابی‌نژاد و دکتر ثروت، کاری ابتکاری و مورد استفاده همه پژوهشگران است.

او از نخستین کسانی است که به‌طور علمی در ایران درباره ادبیات تطبیقی سخن گفت و قلمرو آن را مشخص کرد.

او از نظر اخلاق علمی کم‌مانند بود. نه خود را متولی زبان فارسی می‌دانست تا به بهانه آن خلایق و پیشرفت دیگران را سد کند و نه علم و ترجمه و ویرایش را وسیله‌ای برای زراندوزی و جاه‌طلبی قرار داد. در مسائل علمی، دوستی و تملق دیگران را در نظر نمی‌گرفت و خود با خرسندی و خشنودی انتقادات دیگران را پذیرا بود.

در یک کلام نجفی بیش از آنکه سخن بگوید، کار کرد، کارهایی درخشان و ماندگار.

او در یکی از مصاحبه‌هایی که در جشن‌نامه‌اش به همت جناب دکتر طیب‌زاده منتشر شده است، گفته: «رمان گسترش بخشیدن به زندگی است.»^۱ و من می‌گویم: استاد نجفی و آثار درخشان و ماندگار او، زندگی ما را وسعت بخشیده است.

به قول سهراب سپهری:

بزرگ بود

و از اهالی امروز بود

و با تمام افاق‌های باز نسبت داشت.^۲

۱. جشن‌نامه *ابوالحسن نجفی*، به کوشش امید طیب‌زاده، تهران: نیلوفر، ۱۳۹۰، ص

۱۲۹

۲. هشت کتاب، ص ۳۹۹-۳۹۸.